جلسه چهاردهم (10/12/89)

نکته ای راجع به علی بن ابی حمزة بطائنی:

عمده وجهی که ما گفتیم این بود که تعارض توثیق وتضعیف باعث می شود که رجوع کنیم به استصحاب وثاقت، وروایاتی هم که مثل بزنطی نقل کرده اند از ابی حمزة هم احتمال نمی دهیم که بعد از واقفی بودن اینها باشد لشدة العداوة بینهما، وهم شهادت شیخ طوسی این است که بزنطی لا یروی الا عن ثقة، ثقه در کلام شیخ طوسی هم که یعنی امامی اثنا عشری متحرز از کذب، پس معلوم می شود که بزنطی این حدیثها را قبل از واقفی شدن علی بن ابی حمزة از او نقل کرده است.

اما نکته این است که شیخ طوسی که در کتاب عده داشت عملت الطائفة بما رواه علی بن ابی حمزة، در کتاب الغیبة صفحه 67 بعد از اینکه راجع به علی بن ابی حمزة وامثال او صحبت می کند می گوید: واذا کان اصل هذا المذهب (مذهب واقفه) امثال هولاء (امثال علی بن ابی حمزة اند که بخاطر هزار دینار دین خود را فروختند) کیف یوثق بروایاتهم او یعول علیها، این تعبیر انسان را دچار شبهه می کند که شما در عده فرموده اید که عملت الطائفة بروایاتهم، اینجا می گوئید که کیف یوثق بروایاتهم او یعول علیها.

استاد: به نظر می رسد که وجه جمعش این است که این مربوط به روایاتی بوده است که راجع به امامت مطرح بوده، کأنه تفکیک می شود بین وثاقت اینها در بخش امامت که اگر حدیثی نقل کردند در نفی امامت امام رضا علیه السلام یا بر اینکه امام کاظم علیه السلام امام آخر است شیخ می گوید قابل اعتماد نیستند، که این حرف درستی است چون بعد می فهمیدند نه اینکه لجاجت کنند، منافات ندارد با اینکه طائفه دیدند علی بن ابی حمزة در فقه ثقه بوده وبر اما کاظم علیه السلام دروغ نمی بسته لذا به روایاتش اعتماد کرده اند، امکان تفکیک که هست، (لذا در همین کتاب غیبت ص 71 می گوید بخاطر روایات وظهور معجزه به ید امام رضا علیه السلام رجع جماعة من القول بالوقف مثل عبدالرحمن بن الحجاج ومثل جمیل بن دراج، که شک کردند در امامت امام رضا علیه السلام بعد رجوع کردند، بعد می گوید که احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی در ابتدا واقفی شد، وکذلک من کان فی عصره مثل احمد بن محمد بن ابی نصر قال بالوقف فالتزموا بالحجة وقاموا بامامته، پس جریان گمراهی اصحاب وقف جامعه شیعه را این چنین دچار تشتت کرده بود، پس معلوم نیست برای اینها عامدا عالما منکر شدند بلکه دچار شبهات شدند وبعد طمع مال دنیا هم کمک کرد که به راه ضلالت وانحراف رفت، ولی فقها از سلوکش فهمیدند که او در روایات فقهیه از امام کاظم علیه السلام جعل نمی کند واین احتمالش هم کافی است که استصحاب وثاقت ما محفوظ باشد).

در مدلول این روایت علی بن ابی حمزة ما عرض کردیم که امام فرمود لکل هر عمرة علی بن ابی حمزة گفت یکون اقل من ذلک اما فرمود لکل عشرة ایام، ما استظهارمان این است که علی بن ابی حمزة سوال کرد از اقل فاصله معتبره بین دو عمره واما فرمود عشرة ایام، چون ظاهر سوال وجوتب که کمتر هم می شود وامام فرمود ده روز می فهمیم که یعنی کمتر از این نیست، اما ان لکل شهر عمرة را فهمیده ایم یا امام برای تاکد استحباب فرمود یا برای اینکه دخول وخروج در مکة مجوزش با هر عمره ای تا یک ماه است، که اتفاقا در صدر روایت هم بحث دخول وخروج در مکه مطرح بود که یدخل محرما ویخرج محلا بعد گفته ولکل شهر عمرة، می فهمیم که علی بن ابی حمزة درست کلام امام را نفهمید امام که نمی خواست حد وفاصله را بیان کند بلکه حد مجاز بودن برای تردد را بیان کرد، ولی علی بن ابی حمزة حالا اشتباه فهمید فکر کرد که امام می خواهد بفرماید کمتر از این مشروع نیست دخول در مکه لذا سوال کرد که آیا کمتر از این هم می شود امام فرمود ده روز، این دلیل نمی شود که بگوئیم کمتر از ده روز هم معتبر نیست، ولذا ما همانطور که جمع غیر قلیلی از فقهاء فتوا داده اند فاصله بین دو عمره ده روز هست یا به مضی شهر هلالی هست که بعدا توضیح خواهیم داد.

مرحوم آقای حکیم اشکال دیگری به این روایت کرده اند، فرموده: این لسان لکب شهر عمرة لسان شرطیت نیست، فرق می کند با لسان فی کل شهر عمرة، اگر فی کل شهر عمره بود ظهور در شرطیت داشت اما لکل شهر عمرة ظهور عرفی این لسانها در بیان مراتب استحباب است، چون اولا تعبیر کرده اند لکل شهر عمرة، لکل شهر عمرة یعنی هر ماه تناسب دارد با یک همرة نه اینکه کمتر از این نمی شود، از باب این است که انسان یک ماه که از عمره قبلی فاصله بگیرد وبعید العهد شود تاکد پیدا می کند که عمره را مجددا تکرار کند، ولذا ظهوری پیدا نمی کند در شرطیت فاصله بین دو عمره.

استاد: این فرمایش ناتمام است، زیرا ظاهر لکل شهر عمرة اعتبار فصل بین دو عمره است، حالا ما بخاطر لکل عشرة ایام از این ظهور رفع ید کردیم که تا ده روز فاصله هم کافی است، اما اینکه بگوئیم ظهور ندارد لکل شهر عمرة اصلا در شرطیت فاصله میان دو عمره این بلا وجه است، زیرا اینکه فرمود السنة اثنی عشر شهرا لکل شهر عمرة ظاهرش این است که کمتر از ماه عمره ندارد، وفرقی نیست بین لکل شهر عمرة یا فی کل شهر عمرة، که در بعضی روایات آمده فی کل شهر عمرة کما فی صحیحة عبد الرحمن بن الحجاج ومعتبرة یونس بن یعقوب وصحیحة معاویة بن عمار قال: فی کتاب علی علیه السلام فی کل شهر عمرة.

وبر فرض بگوئیم که لکل شهر عمره می گوید که هر ماه تناسب دارد با یک عمره، یعنی ما عمره رجبیه وشعبانیه داریم به مناسبت دوازده ماه، بر فرض بگوئیم این لکل شهر عمره مربوط به عمره هایی است که تناسب با دوازده ماه دارد ولو بخاطر اینکه تاکد استحباب دارد ومجوز دخول در مکه است عمره در هر ماه تا آخر ماه، بر فرض ما این را هم بگوئیم در لکل شهر عمره، اما فی کل شهر عمرة ظاهرش این است که یعنی فی کل اسبوع لیس عمرة، چون عمرةٌ تنوین وحدت دارد که یعنی در هر ماه یک عمره بیشتر نیست.

بعضی ها گفته اند: تسامح در ادله سنن اقتضاء می کند که ما در مستحبات حمل مطلق بر مقید نکنیم کما هو مسلک علماء الشیعة فی الفقه که در مستحبات حمل مطلق بر مقید نمی کردند بلکه حمل می کردند بر مراتب استحباب، ولذا لکل شهر عمرة با فی کل عشرة ایام عمرة با عموماتی که می گوید اعتمروا تصح ابدانکم عرف حمل می کند بر مراتب استحباب.

استاد: در اصول جواب داده ایم که وجهی ندارد که در مستحبات حمل مطلق بر مقید نکنیم، اگر ظهور خطاب مقید در بیان شرطیت است ونفی استحباب بدون این شرط است چرا ما مطلقات را تقیید نزنیم، اینکه در مستحبات می گویند تقیید نمی زنیم مطلقات را این در مستحبات انحلالی است که یکی می گوید یستحب اکرام کل عالم ویکی می گوید یستحب اکرام کل عالم عادل، عرف می گوید چون استحباب مراتب دارد یستحب اکرام کل عالم عمومش محفوظ است، چون کافی است در تصریح به خصوص یستحب اکرام العالم العادل اهمیتش، ولذا تاکد استحبابش اقتضاء می کند که راجع به او خطاب خاصی را بگویند، مثل اینکه بگوئید یستحب فی یوم الخمیس من کل اسبوع الصوم که تخصیص به ذکر ممکن است بخاطر اهمیتش بوده است، لذا ظهور ندارد در نفی استحباب صوم در بقیه روزها، اما اگر خطاب مقید ظهور داشت در شرطیت ونفی استحباب از فاقد شرط مثل اینکه بگوید فی کل اسبوع صوم یا لکل اسبوع صوم اگر اینجور می گفت ظاهرش این بود که بیشتر از یک صوم در هفته مشروع ومستحب نیست، خوب چرا حمل مطلق بر مقید نکنیم؟ خوب ما نحن فیه هم از همین قبیل است، لکل شهر عمرة این ظاهرش این است که تقیید می زند استحباب مطلق عمره را، می گوید هر ماه یک عمره دارد ظاهرش این است که کمتر از یک ماه عمره ندارد، (گویا لکل شهر عمرة واحده است)، لذا اگر یک اطلاقی بگوید شما مجازید وارد باغ بشوید ویک خطاب دیگر گفت در هر هفته مجازید یک بار وارد باغ شوید آن اطلاق را تقیید می زنید، این مفهومش بخاط ظهور عرفی خطاب دوم است که می گوید ارضی بان تدخل بستانی فی کل اسبوع ساعة، نه اینکه برای تاکد رضایت باشد وبه نحو قلّت ثواب، اینها عرفی نیست، علاوه که ما اصلا دلیلی بر استحباب مطلق عمره نداشتیم، تا بگوئیم اخذ به این اطلاق می کنیم.

اشکال دیگر به روایت لکل شهر عمرة: گفته می شود این روایت معارض است با روایاتی که می گوید العمرة فی کل سنة مرة، صحیحه حلبی عن ابی عبدالله علیه السلام العمرة فی کل سنة مرة، یا صحیحه زراره عن ابلی حعفر علیه السلام لا یکون عمرتان فی سنة فیتعارض مع روایة فی کل شهر عمرة تعارضا تساقطا، رجوع می کنیم به عموم اعتمروا تصح ابدانک وتتسع ارزاقکم.

استاد: اولا: ما عمومی واطلاقی پیدا نکردیم که بعد التعارض به آن رجوع کنیم، چون این روایت اعتمروا تصح ابدانکم اولا سندش ضعیف است وعلاوه در مقام بیان اجزاء وشرائط نیست، لذا برای نفی طهارت در طواف عمره ونفی وجوب اتیان به طواف نساء به این اعتمروا تصح ابدانکم رجوع نمی کنید.

ثانیا: این العمرة فی کل سنة مرة اما مطروح او مؤول بخاط قطع به بطلانش بخاطر تسالم اصحاب غیر از ابن ابی عقیل بر اینکه در سال غیر از یک عمره مشروع است، وبخاطر اینکه مخالف با ارتکاز قطعی متشرعی وروایات کثیره است که امام حسین علیه السلام شعبان که وارد شدند عمره مفرده بجا آوردند، هلال ذیحجه هم که رسید از ادنی الحل محرم شدند برای عمره مفرده، یا باید ان را تأویل کنیم که مراد عمره تمتع است اگر راه داشت، واگر تأویل راه نداشت مطروح است، چون این خبر شاذ نادر است فلا یعمل به، پس روایت لکل شهر عمرة معارض ندارد.

هل المراد من "لکل شهر عمرة" شهر هلالی است یا مضی شهر است؟

توضیح مراد از مضی شهر یعنی سی روز یا بیت ونه روز مثلا اگر پانزدهم رجب عمره بجا آوردی پانزدهم شعبان مضی شهر است، اما شهر هلالی این است که ماه قبل تمام شود وماه بعد برسد ولو فاصله یک روز باشد.

استاد: به نظر ما مراد از لکل شهر عمرة شهر هلالی است نه مضی شهر، زیرا:

اولا: صحیحه اسحق بن عمار می گوید: السنة اثنی عشر شهرا یعتمر لکل شهر عمرة، این ظاهرش شهرهای هلالی است، چون سال دوازده ماه است یعنی ماه هلالی.

ثانیا: اصلا خود لکل شهر عمره ظهور دارد در شهر هلالی، مثلا شخصی می گوید من راضیم هر هفته یک ساعت باغ من بیایی، حالا اگر پنجشنبه رفتید یک ساعت ماندید واتفاقا شنبه هم رفتید یک ساعت ماندید کسی حق اعتراض به شما را ندارد.

آقای خوئی فرموده: همه جا اگر قرینه خاصه نبود ظاهر شهر شهر هلالی است، ولذا در یصوم شهرین متتابعین اگر کسی در ماه حرام قتل خطائی کرد باید صومین متتابعینش هم در ماههای حرام باشد ولو عید قربان، چون از اول ذیقعده تا محرم یا از اول ذیحجه تا اول صفر، اینها روایت مسلم دارد وجای تردید نیست، حالا ماههای حرام حرفی نیست اما آقای خوئی مطلب را پیچیده تر کرده گفته باید از اول ماه شروع کنید، اگر یک روز هم دیرتر شود به درد نمی خورد لذا از اول ماه ذیقعده یا از اول ماه ذیحجه روزه بگیر یا ادخال یک روز از ماه بعد، در بقیه اش تتابع لازم نیست، برای اینکه ظاهر شهرین متتابعین شهرین هلالیین متتابعین است.

می گوید عدة طلاق ووفات را مطرح نکنید، چون آنجا قرینه داریم که عده از وفات وطلاق شروع می شود نعه از اول شهر هلالی چون وفات وطلاق وقت خاصی ندارند.